

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا
سیما بقیه الله فی الارضین ارواحنا فداءه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَ عَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفَتَايِكَ عَلَیْكَ مِنَّا سَلَامُ اللَّهِ أَبَدًا مَا
بَقِينَا وَ بَقِيَ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ وَ لَا جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنَّا لِزِيَارَتِكُمْ السَّلَامُ عَلَى الْخُسَيْنِ وَ
عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْخُسَيْنِ وَ عَلَى أَصْحَابِ الْخُسَيْنِ يَا لَيْتُنَا كُنَّا مَعَكُمْ فَنَقُورَ قُورًا عَظِيمًا. اللَّهُمَّ
الْعَنِ أَوَّلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ آخِرَ تَائِعٍ لَهُ عَلَى ذَلِكَ اللَّهُمَّ الْعَنِ الْعِصَابَةَ
الَّتِي جَاهَدَتِ الْخُسَيْنَ وَ شَابِعَتْ وَ تَابَعَتْ وَ تَابَعَتْ عَلَى قَتْلِهِ اللَّهُمَّ الْعَنَّهُمْ جَمِيعًا.

بحث رسید به مقام چهارم که ورود من الجانین باشد. در حقیقت تقسیم کردند بزرگان
ورود را به ورود من جانب واحد و ورود من الجانین. ورود من الجانب الواحد این است که
دو دلیلی که داریم فقط یکی‌شان وارد بر دیگری است و دیگری فقط مورود است. دیگه
آن دلیل دیگر وارد نیست بر دلیل آخر. مثل مثال‌های متداولی که می‌زدیم. تمام امارات و
اصول واردند با قاعده قبح عقاب بلا بیان. و لکن قاعده عقاب بلا بیان بر آن‌ها وارد نیست.
آن‌ها فقط واردند چون آن‌ها بیان می‌شوند بنابراین وجداناً و تکویناً موضوع بلا بیانی منتفی
می‌شود. فلذا آن‌ها واردند اما وجود قاعده قبح عقاب بلا بیان موضوع آن‌ها را از بین
نمی‌برد به هیچ وجه بنابراین این جاها در این مثال ورود من جانب الواحد است. اما تارَةً نه
ورود من الجانین است. این همه دارای صوری است که اهم صوری که در کلمات
متعرضش شدند شش صورت است. و لکن همان طور که ان شاء الله يظهر این
فرمایشات خارج تساهل و تسامح نیست و در حقیقت همه این‌ها را اقسام ورود من
الجانین شمرند ظاهر خواهد شد که تمام نیست و لکن در کلمات بزرگان به خصوص
شهید صدر این‌ها جزء ورود من الجانین شمرده شده. و یک صورت که اظهر صور و قدر
متیقن صور است اصلاً در کلمات مذکور نیست که باتوجه به آن صور مهمه می‌شود هفت
تا که ما از همین صورتی که در کلمات نیست شروع می‌کنیم که تسمیه آن به ورود من
الجانین حقیقی و درسته.

خب از این عنوان که ورود من الجانین انسان چی متوجه می‌شود؟ این را متوجه می‌شود
که واقعاً الان دو دلیل داریم بالفعل هم این بر آن وارد است، هم آن بر این وارد است.
این می‌شود ورود من الجانین. اما این که اگر دو تا دلیل داشته باشیم در آن‌ها قیودی
مأخوذ است که این می‌سازد با این که این وارد بر آن باشد آن هم می‌سازد که وارد بر
این باشد اما در واقع و خارج یکی‌شان وارد است. خب این ورود من الجانین، تسمیه
ورود من الجانینش می‌شود مسامحه‌آمیز. ورود من الجانین که بالفعل هم این دلیل بر
آن وارد باشد هم آن دلیل بر این وارد باشد این در کلمات متعرضش نشدند که این فرد
اعلی و اجلی و اظهر است بلکه فرد مسلّم این عنوان هست.

فرض کنید اگر مولی فرمود که اذا صدر حکم منی فابلغه. اگر حکمی از من صادر شد آن

را ابلاغ کن به دیگران، تبلیغ کن، برسان به دیگران. فلیبلغ الشاهد الغائب که در بعضی از روایات هم هست. فلیبلغ الشاهد الغائب. آن که شاهد و حاضر هست و حکم را می شنود و اطلاع پیدا می کند او ابلاغ کند به دیگران و همین دلیل بر وجوب ارشاد جاهل است.

در دلیل دیگر بیاید بفرماید که اذا صدر مئی حکم فصدّق. یا فاشکر الله. حالا هر چی خواستید بگویید. این جا، این دو تا روایت یا دو تا دلیل است این ها هر کدام نسبت به دیگری واردند.

اذا صدر ... این حکم دوم که گفت اذا صدر من الشارع حکم یا صدر مئی حکم فصدّق این یک فرد حقیقی و وجدانی درست می کند برای آن حکم اول که گفت اذا صدر حکم مئی ابلاغه. پس بنابراین موضوع برای آن درست می شود به واسطه این جعل شارع. بنابراین همین که شارع گفته اذا صدر مئی حکم فصدّق این مصداق آن می شود باید این را ابلاغ کرد. این موضوع می شود برای ابلاغه. باید برویم ابلاغش کنیم همین حکم را. که قال المولی اذا صدر مئی حکم فاشکر یا فصدّق، این حرفی است که مولی زده با این حرف مصداق درست می شود برای آن حکم قبلی اش. خب همان حکم قبلی هم مصداق درست می کند برای این که الان باید چه کار کنیم؟ فصدّق برای این دلیل دوم موضوع درست می شود. همان حکم اول هم خودش حکم که صدر من الشارع. آن هم که می گوید اذا صدر مئی حکم فصدّق. بنابراین آن فرد واقعی برای این درست می کند. این هم فرد واقعی برای آن درست می کند. این می شود ورود من الجانبین. از هر دو الان ورود وجود دارد. این وارد بر آن است و آن مورد این است. همین وارد بر آن است آن مورد این است. خب این فرد اجلی و مسلّم ورود من الجانبین است.

سؤال: ...

جواب: من پیدا نکردم. حالا آن در ورود توسیعی این قابل تصور هست که ورود من الجانبین باشد. حالا آن جا یک مقداری فکر کردم ظاهراً آن جا شاید نمی شود اصلاً.

سؤال: ...

جواب: این آقایانی که تقسیمات شان ... این ها کسانی هستند که ... آن ها که اصلاً متعرض ورود من الجانبین نشدند. این هایی که ورود من الجانبین را متعرض شدند همان کسانی هستند که آن توسیعی را هم قبول دارند و گفتند.

خب این صورت اول.

صورت ثانیه که ما از اسهل شروع می کنیم می رویم به اصعب. صورت ثانیه هم که باز واقعیت دارد و درسته به یک معنا. آن مواردی است که موارد تراحم متساویین است. در موارد تراحم متساویین ورود من الجانبین است. مثلاً مولی فرموده است که انقذ هذا و انقذ هذا گفته اذا صار المؤمن فی معرض الغرق انقذه. حالا دو نفر دارند با هم دیگه غرق می شوند معاذ الله خب بنابراین، این جا دو تا امر از این کبرای کلی دو تا امر این جا به وجود می آید. یکی انقذ هذا یکی هم انقذ هذا. یا دو... دو شهر است، دو جا است این ها احتیاج به مبلغ دارند آن ها هم احتیاج به مبلغ دارند. می گوید این جا تبلیغ برو آن هم می گوید آن جا هم تبلیغ برو هر دو امر است. ولی همان طور که گفتیم همه تکالیف مقیدند به یک قید لئی. و آن این است که انقذ هذا إن لم تکن مشغلاً بامثال المساوی له. او الهم. این قید لئی است. درسته به زبان مولی نمی آید ولی هر فطرتی، هر عقل

عقلایی، هر عاقلی حکم می‌کند که این که مولی می‌گوید این را انجام بدهد این در صورتی می‌خواهد بگوید این را انجام بده که کار مهم‌تری را انجام نمی‌دهی و الا وقتی کار مهم‌تری انجام بدهی شما را دعوت نمی‌کند که آن را رها کن بیا این را انجام بده این که عاقلانه نیست. یا این که می‌گوید این را انجام بده وقتی است که کاری که مساوی است با این از نظر مصلحت و اهمیت مشغول نباشی و الا چه معنا دارد که.. ترجیح بلامرجح است. خب آن کار با این مساوی است بگویم آن را رها کن بیا این را انجام بده. بنابراین این تقیید یک تقیید عقلایی است. و تقیید لبی است گفتن نمی‌خواهد. ولی همه این دلایلها و همه احکام مقید به این قید هست. و این آن سرّ الاسرار حل مسأله ترتب است در محل خودش. خب حالا با توجه به این درموارد تراحم اگر این دلیل می‌گوید انقض اگر به مساوی آن مشغول نبودی. آن هم می‌گوید انقض اگر به مساوی آن مشغول نبودی. پس هر کدام مقیدند به عدم اشتغال به دیگری. امثال دیگری. خب اگر به این امثال مشغول شدی این وارد می‌شود بر آن. اگر به آن مشغول شدی او را امثال کردی آن وارد می‌شود بر این. پس ورود من الجانبین است. ولی توجه می‌کنید این جا بالفعل دو تا ورود نیست. این‌ها هر کدام اشتغال به امثالش پیدا کردیم آن دلیلی که به امثال آن اشتغال پیدا شده می‌شود وارد بنابراین، این جا ولو درسته به معنای این که هر دو طرف صلاحیت ورود را دارد پس ورود من الجانبین را باید دیگه این جا معنا بکنیم یعنی شأنیت ورود من الجانبین. آن ورود واقعی و حقیقی من الجانبین همان مثال اول است، همان صورت اول است. این‌ها صلاحیت ورود هست.

صورت سوم: صورت سوم ممکن است در مواردی در شرع دیده بشود و قابل فرض است که دو دلیل داشته باشیم یکی‌اش مقید است به عدم حکم به خلاف. می‌گوید این کار واجب است اگر حکم به خلاف این نباشد. دلیل دیگر که متضمن حکم خلاف این هست آن مقید است به عدم امثال آن حکم قبلی. یک حکم الف داریم یک حکم ب. حکم الف مقید است به عدم وجود حکم بر خلاف آن. حکم ب هم معلق است و مقید است به عدم امثال حکم الف. خب فرض کنید چنین دو دلیلی در شرع وارد شده. خب مکلف تا به این دو دلیل برمی‌خورد همان لحظه‌ای که او برمی‌خورد الان شرایط فعلیت کدام محقق است؟ دومی. برای این که الان برخورده الان امثال نمی‌کرده که. پس شرط آن دومی الان محقق است. که امثال آن را نمی‌کند. امثال الف را نمی‌کند. پس این ثانی چی می‌شود؟ این ثانی حکمش فعلی می‌شود چون شرطش محقق است. تا شرط این محقق شد حکم خلاف فعلیت پیدا می‌کند. حکم خلاف وجود دارد فعلیت پیدا می‌کند. تا این فعلیت پیدا کرد دیگه آن مقید بود به این که حکم خلافی نباشد. قهراً آن حکم الف فعلی نخواهد بود، محقق نخواهد بود و اگر بخواهیم حکم الف در این جا بگویم هست و محقق است احد الامرین لازم می‌آید که باطل است. بخواهیم بگویم حکم الف در این جا وجود دارد یعنی چی؟ یعنی آن حکم الف الان می‌گوید در ظرفی که تو امثال نمی‌کنی این حکم الف را در این ظرف ... در همین ظرفی که امثال حکم الف را و داری امثال حکم ب را می‌کنی اگر بخواهد بگوید که در این ظرف من الان وجود دارم، تطبیق می‌شوم، الان فعلیت دارم، خب این معنایش چیه؟ این معنایش این است که با توجه به این که حکم الف دارد امثال می‌شود، فعلی شده، و شرط من وجود ندارد من وجود دارم. و این که نمی‌شود. شرطش وجود ندارد، موضوع برای حکم نیست.

سؤال: شبیه دور است.

جواب: چرا؟ شبیه دور نیست. شما بگوئید بله شبیه دور است در بطلان. اشکال ندارد.

شبيه دور است در بطلان.

سؤال: ...

جواب: نه. متوقف نیست. عرض کردم آن الان موجوده. چون الان که ... امثال نمی‌کنم. آن گفته وقتی که آن را امثال نمی‌کنی من فعلی هستم. من موضوعم محقق است.

سؤال: نسبت به قضیه واحده است دیگه. مثلاً مثل غیبت یا دو تا...

جواب: نه دو تا مختلف است.

سؤال: یک مثال واضح‌تر بگویند که ...

جواب: حالا بگذارید این را به نحو تئوری بگویم بعد مثالش را. این‌ها مثالی است که واقعی باشد در فقه الان نمی‌دانیم دارد یا ندارد. ولی این‌ها کبرياتی است که گفته می‌شود که اگر فرض کنید در فقه مصداق پیدا کرد حکمش را بدانید ولی حالا مثال فرضی هم دارد. یعنی شاید هم درست باشد مثالش.

خب این جا بنابراین اگر ما بخواهیم بگویم حکم الف الان با اینکه آن را داری امثال می‌کنی و با این که آن فعلی شده و ما اشتغال به امثال آن داریم. این حکم الف می‌خواهد بگوید الان من هستم. چه امثال آن بکنی چه امثال آن نکنی من الان در این جا تطبیق می‌شوم. این باطل است. چرا، برای این که به آن می‌گویم آقا شما موضوع ندارید. برای این که بعد از این که من امثال تو را نمی‌کرد به مجرد این که امثال تو را نمی‌کردم آن چی شد؟ موضوع آن ب محقق شد. موضوع ب که محقق شد حکم فعلی او که مخالف تو بود تحقق پیدا کرد وقتی آن تحقق پیدا کرد پس شرط تحقق تو پیدا نمی‌شود. شرط تحقق تو این بود که مقید بودی به عدم حکم مخالف. حکم مخالف که موضوعش بود و محقق شده. پس تو بلاموضوعی. و اگر بخواهد این بگوید که بله در زمانی که من را داری امثال می‌کنی من آن زمان هستم. آن زمانی که من را امثال نمی‌کنی درسته آن حکم فعلی شده. چون شرطش محقق شده و من موضوع ندارم. ولی اگر زمانی که من را امثال می‌کنی خب شرط آن دیگه محقق نشده چون آن مقید بود به عدم امثال این. زمانی که من را امثال می‌کنی من هستم. خب معنایش چی می‌شود. معنایش این می‌شود که به شرط این که باشم این فعل محقق باشد انجامش بده. یعنی تحصیل حاصل. پس بنابراین اگر حکم الف بخواهد تطبیق بشود مطلقاً چه آن امثال بشود چه آن امثال نشود.

سؤال:

جواب: الف.

بخواهد تطبیق بشود مطلقاً چه آن فعلی باشد چه نباشد اشکالش این است که در یک حصه‌اش غلطه. لازم می‌آید وجود حکم بلاموضوع. وجود حکم بلاشرط. بدون شرط. اگر بخواهد الف فقط در ظرفی وجود داشته باشد که دارد امثال می‌شود خب بله این جا دیگه حکم بلاموضوع و بلاشرط لازم نمی‌آید. شرطش هست چون آن امثال نمی‌شود. یعنی آن فعلی نشده و لکن اشکالش این است که خب جعل حکم برای فرضی که داری امثالش می‌کنی این تحصیل حاصل است مثل این که مولی بگوید إن صلیت فأمرک

بالصلاة. یعنی در حالی که داری نماز می‌خوانی ... یعنی شرط وجوب صلات خواندن نماز باشد. شرط وجوب نماز خواندن صلات. یعنی اگر صلات از تو تراوش کرد، تحقق پیدا کرد آن وقت تازه من امر به این صلات می‌کنم. خب این معنایش تحصیل حاصل است. اشکال ندارد که امر به صلات اگر اعم باشد نه مقید به زمان اتیان باشد. اشکال ندارد با اتیان امر از بین نرود. چون یک بحثی هست که آیا به مجرد امتثال و با امتثال امر از بین می‌رود یا نمی‌رود یک نظر این است که آره امر از بین می‌رود. ساقط می‌شود یک نظر این است که امر ساقط نمی‌شود فاعلیتش را از دست می‌دهد ولی وجود دارد. امر شارع وقتی که ما نماز خواندیم، امتثال کردیم روزه گرفتیم امر شارع را امتثال کردیم آن امر ساقط نمی‌شود آن امر فاعلیت و داعییتش دیگه پایان می‌پذیرد. قبل از انجام فاعلیت دارد بعد از انجام هست ولی فاعلیت ندارید. چون انجام شده متعلقش. دیگه انگیزه را ایجاد نمی‌کند برای انجام. خب وجود امر اگر مقید به وجود مأموریه نباشد اشکالی ندارد. اما اگر فقط مال صورت انجام مأموریه باشد لغو است و بی‌خود است. اگر نگویم تحصیل حاصل است. البته عنوان تحصیل حاصل یک مقداری مسامحه‌آمیز است. همان لغویت بهتر است این جا گفته بشود. لغو است. عمل هست می‌خواهی چه کار کنی امر می‌کنی.

سؤال: ثمره این که امر باقی است وجود دارد ولی ... این ثمره‌اش چی می‌شود؟

جواب: حالا این‌ها ثمراتی دارد در جای خودش که این هستش یا نیستش ساقط می‌شود یا نمی‌شود.

حالا این جا پس بنابراین این جا هم می‌بینید که در این جور موارد شما می‌بینید که باز یک ورود من الجانبین هست. منتها همیشه چه جوری است؟ همیشه آن دومی مقدم بر اولی است. اما شاکله دلیل‌ها جوری است که آدم می‌بیند این خب دارد می‌گوید چی؟ این مقید است به عدم آن حکم. پس آن حکم اگر باشد بنیاد این به هم می‌خورد. آن هم مقید است به عدم امتثال این. پس اگر امتثال این باشد بنیان آن به هم می‌خورد. به این شاکله‌های این جعل و آن جعل که نگاه می‌کنیم می‌بینیم هم این صلاحیت دارد فی بدو النظر برای این که باعث انتفاء آن بشود و هم آن صلاحیت دارد فی بدو النظر که موجب انتفاء این بشود. اما وقتی به واقعیت نگاه می‌کنیم این‌ها جوری هستند که همیشه آن دومی مقدم بر اولی می‌شود و آن اولی را سالبه به انتفاء موضوع می‌کند شرطش را منتفی می‌کند. همیشه این جوری می‌شود. پس بنابراین باتوجه به این که همیشه این جوری می‌شود چرا به آن می‌گوییم ورود من الجانبین؟ این تسامح فی تسامح است. می‌گوییم ورود من الجانبین خب برای خاطر این که با این که الان بالفعل هر دو ورود به هم ندارند ولی می‌گوییم ورود من الجانبین. و حال این که علاوه بر این که این تسامح در این جا داریم که ورود من الجانبین بالفعل نیست یک تسامح دیگه هم وجود دارد این جا. تسامح دیگه چیه؟ این است که اصلاً ممکن نیست، آن شأنیست ندارد که حتی بر این. فقط شبیه آن‌هایی است که شأنیست دارد. ولی این شأنیست هیچ وقت ممکن نیست به فعلیت برسد.

سؤال...

جواب: آن حکم هست آخه.

سؤال: ...

جواب: نه ظاهر این که مولی اخذ کرده یک چنین چیزی را این جور می‌شود دیگه.

سؤال: ... بالفعلش همیشه یک طرفی می‌شود دیگه ظاهرش هم ظاهراً شائیش هم یک طرفی بشود. مگر این که همین بگویم فی بدو النظر است.

مرحوم شهید صدر قدس سره در حلقات این قسم از ورود که تصویر کردند فرموده این ورود معقولی است و مثال زدند برای آن به این شکل که:

أن يكون الحكم الثاني في أحد الدليلين... بخشید. أن يكون الحكم في أحد الدليلين مقيداً بعدم ثبوت حكم على خلاف.

که آن حکم الف مقید است به این که حکم برخلافی نباشد.

سؤال: حکم الف ...

جواب: الف. در مثال....

الف مقید است به این که حکم برخلاف نباشد.

سؤال: برخلاف همین موضوع؟

جواب: بر خلاف این حکم. یعنی با این جمع نمی‌شود. حکمی که با این قابل اجتماع نیست نباشد.

و اما الحكم الثاني فهو مقيدٌ بعدم امتثال حكمٍ مخالفٍ.

حکم ثانی که ب باشد مقید است به عدم امتثال حکم مخالف. یعنی حکم الف.

و فی مثل ذلك يكون دليل الحكم الثاني تاماً و مدلوله فعلياً.

حکم ثانی که حکم ب باشد دلیلش تام است و حکمش فعلی است. چرا؟ چون همان طور که عرض کردم به مجرد برخورد با این دلیل شرط حکم ثانی محقق است من هنوز که امتثال نکردم که. شرط حکم ثانی محقق است فعلی می‌شود.

سؤال: شرط حکم اول هم منتفی است. یا ...

جواب: حالا می‌فرماید.

و بذلك يرتفع موضوع دليل الحكم الاول.

چون این حکم وجود پیدا کرد. مجعول مقصود ایشان هست نه جعل. مجعول وجود پیدا کرد. بلکه فعلیت پیدا کرد. چون آن که امتثال نکردی شرط تحقق فعلیت حکم ثانی همین بود که آن را امتثال نکنی. شما هم که آن اولی را امتثال نکردی بنابراین حالا که آن را امتثال نکردی ...

سؤال: کأنّ شما می‌خواهید بگویید نمی‌شود امتثالش کرد چون ما برخورد کردیم به حکم خلاف.

جواب: نه حالا الان فعلاً ظاهر قضیه را شما درست کن.

سؤال: ... لعل دلیل اول را دیدم.

جواب: نه دلیل اول باید وقتی می‌خواهید ببینید... دلیل اول را دیدید حالا دلیل اول را که دیدید باید شرطش را احراز کنید که حکم مخالف نباشد.

سؤال: ... نه هر دو را با هم دیدم. کأنّ تصویرش است که...

جواب: نه شما باید شرط را بروید احراز کنید که حکم مخالفی نباشد. حکم مخالف نباشد نه این که رؤیت نکنید. حکم مخالف نباشد. پس بخواهد آن دلیل فعلیت پیدا کند باید حکم مخالفی فعلیت نداشته باشد.

سؤال:

جواب: نه داریم این جوری تصور می‌کنیم چون می‌خواهیم مثال برای چنین فرض بزنیم. که آن نباشد.

سؤال: ...

و بذلك يرتفع موضوع دليل الحكم الاوّل، و اما دليل الحكم الاوّل فيستحيل ان ينطبق مدلوله على المورد، لأنّه إن ارید به اثبات مفاده حتّى فی غیر حال امثالہ بگویى مطلقاً. حتی در صورتی که امثالش نمی‌کنی. در آن صورت هم می‌خواهی تطبیقش کنی بگویى الان فاعلیت دارد آن، فهو مستحیل، چرا؟ چون، لأنّ غیر حال امثالہ، وقتی آن را امثال نمی‌کنی. هو حال فعلیة الحكم الثانی، چون شرط حکم ثانی درست شده. الّتی لا یبقی معها موضوع للحکم الاوّل. وقتی فعلیت حکم ثانی هم شد موضوع برای حکم اولی باقی نمی‌ماند. پس بنابراین بلاموضوع می‌خواهد باشد. پس اگر حکم اولی بخواهد حتی در صورت عدم امثالش باشد که آن صورت مسلّمی است که در صورت عدم امثال بودن مسلّم است. این اشکال دارد.

و إن ارید به اثبات مفاده فی حال امثالہ خاصّة، مال آن صورت تا آن اشکال پیش نیاید. فهو مستحیل ایضاً لامتناع اختصاص حکم بفرض امثالہ. خب اگر داری امثالش می‌کنی فقط این صورت دارد می‌گوید این کار را انجام بده. این هم متسحیل است.

خب حالا این تتمه‌ای که ایشان آوردند برای توضیح دادن بیشتر مسأله هست. و الا خب روشنه حالا این پیاز داغ را هم نگوییم مسأله روشن است که حکم ب قهراً فعلی می‌شود. وقتی آن را امثال نکنی. وقتی فعلی شد خب موضوع آن منتفی می‌شود این وارد بر آن است. و هیچ وقت آن نمی‌شود وارد بر این باشد. این هم این صورت ثانیه.

خب حالا این جا مثالش که چه جور می‌توانیم بر این مثال فقهی مثلاً داشته باشیم که لعل این جوری باشد.

سؤال: ما توی ورود خود دلیل وارد را باید ببینیم ... یا امثال وارد.

جواب: تا ببینیم به چی مقید است. شش تا گفتیم دیگه. باید ببینیم به چی مقید است. این جاها مثل حج و نذر، یا مثال حج و نذر به عرفات و پیش آمدن استطاعت این جاها این مسأله معمولاً فرض شده و تطبیق به این‌ها شده که حالا ان شاء الله فردا توی بقیه صور عرض می‌کنیم تطبیق این مثال را هم عرض می‌کنیم.

وصلی اللہ علی محمد و آل محمد.